

تسلیم ملاحای ساکن تهران نمایم و مسیر بیجار- زنجان، قزوین و تهران را به مسیر پنجویں سلیمانیه و بغداد ترجیح دادم.

ر - تیمسار عباس قره باغی همانطور که می دانید رمز موفقیت و سربلندی و سروری نیاکان ما راست کرداری و راستگوئی بوده و بی خود نبوده است که کورش بزرگ در لوحه معروف خود نوشته است خدایا کشور مرا از دروغ و خشکسالی بدور بدار چون مضار بنیاد برا نداز آنرا بخوبی می دانسته است.

ز - در پاسخ به این مطلب نادرست و عاری از حقیقت ناگزیرم به تیمسار مطالبی را که در هنگامی که فرمانده لشکر پیاده گارد بودید و اغلب در مراسم صبحگاهی ایراد می داشتید یادآوری نمایم. اظهار می داشتید که به نامه های بی امضاء و یا عاری از منطق حتی نگاه هم نمی کنید و آنها را پاره کرده و در سبد آشغال می ریزید ولی اینک که با امواج اعتراض همراه با خشم و تنفر عمومی مواجه گردیده اید متأسفانه بجای اینکه از ملت ایران و نیروهای مسلح ارتش شاهنشاهی ایران پوزش بخواهید با توسل به اتهامات و توهین به سایرین سعی و کوشش در دفاع از خود می نمائید.

نیمروز، شماره ۲۸۳ مهرماه ۱۳۷۳

● ۱۹۹۵

اعلام بی طرفی انسجام ارتش را از بین برد

یکی از بهترین بخشهای نیمروزبخش بحث آزادو مصاحبه هائی است که با سران رژیم سابق و شخصیت های سیاسی انجام می گیرد. گفتگو با تیمسار قره باغی نیز بسیار جالب توجه بود بخصوص که دیگر فرماندهان و سردمداران سابق وارد بحث شدند و نکات تاریک روزهای سیاه فتنه را در مورد ارتش بازگو نمودند. این بحث مثمر ثمر خواهد بود هنگامیکه اکثر رده های ارتش نه فقط امیران سابق بلکه رده های مختلف نیز در رابطه با این مطلب مواردی را بیان دارند تا ایرانیان بدانند در همان زمانیکه تیمسار قره باغی و دیگر فرماندهان بیطرفی ارتش را اعلام می نمودند در بین پرسنل ارتش و رده های پائین تر که ستون آن را تشکیل می دادند چه مسائلی جریان داشت، من به نوبه خود این مطلب را ادا می نمایم تا کمکی کرده باشم به ایرانیان وطن پرست و سپس تیمسار قره باغی (در مورد قضاوت درست) زیرا تاریخ تکرار مکررات است و ما باید از آن درس عبرت بگیریم تا دوباره خواسته و یا نخواستہ به ملت و مملکت خیانت نکنیم.

سخن اینجانب که در سال ۱۳۵۷ معاونت گروهان زرهی یکی از تیپ های لشکر ۹۲ زرهی خوزستان را بعهدہ داشتم و بر مبنای درجه ستوان یکمی حداکثر با فرماندهی گردان در ارتباط بودم با تیمسار قره باغی است که فقط نام ایشان را می شنیدم و مقام ایشان را بعنوان ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران می شناختم. نوشته های من بیشتر عقاید و

گفتار افسران و درجه داران و سربازانی است که پس از گذشت هشت سال جنگ با اعراب و نثار جان و مال و عمر و گذراندن و روزهای سخت فتنه، امروزه یا در کشورهای بیگانه در تبعید هستند و به پست ترین کارها مشغولند، همانند افسر دلاور محمد جابری پور که در جنگ به دریافت مدال شجاعت نائل شد و بخاطر امرار معاش در امریکا بکار بستنی فروشی اشتغال داشت و بخاطر مقدار ناچیزی دلار توسط یک پسر بیچه ۱۶ ساله امریکایی کشته شد و عده ای نیز در جنگهای ایران و عراق معلول و مفقود گشتند و یا در اثر حملات شیمیائی صدام سینه های خود را از فشار گاز خردل و گازهای خفه کننده دریده اند و یا در گورهای سرد استخوانهایشان پوسیده است و یا اجسادشان را حیوانات خورده اند، و پس از هشت سال زندانی بودن در برگشت به وطن با نوعی مسائل خانوادگی مواجه گشتند که جز خودکشی و روانی شدن راهی برایشان باقی نماند.

تیمسار قره باغی، اگر نمی دانید بدانند که از هفده شهریور ماه ۱۳۵۷ که واحدهای ارتش در کمال بی اطلاعی فرماندهان عالی مقام، مستقیماً از اردوگاههای تابستانی بدون مرخصی و یا حتی استحمام به خیابانها گسیل داده شدند که به اصطلاح نظم و امنیت را برقرار سازند، تا ساعت ۱۰ و ۵ دقیقه یکشنبه ۲۲ بهمن ماه جان برکف و آماده و گوش بفرمان، دستورات شل کن سفت کن فرماندهانی هم چون شما را به بهترین نحوی به انجام رسانده اند اگر چه در داخل وجدان خود می نالیدند از اینکه انجام حکومت نظامی این چنین نیست، این بازی موش و گربه است و ما را آلت دست کرده اند، حتی یک سرباز صفر بی سواد می دانست که این راهی که فرماندهان عالی مقام چون نخست وزیر نظامی از هاری می روند به ترکستان است و این را بارها و بارها از من ستوان یکم پرسش می کردند و جواب یک چیز بود، انجام اوامر فرماندهان عالیمقامی که برای بزم ساخته شده بودند نه برای رزم، زیرا

فرمانده و افسر لایق کسی است که در زمان بحران درست عمل کند نه اینکه درست هنگامیکه ایران در خطر است یا پا به فرار بگذارد و یا به بهانه بیماری راهی خارج شود و تیمسار شما و ازهاری چنین کردید. تیمسار قره باغی بهتر از من ستوانیکم سال ۵۷ می دانند که مأموریت ارتش در زمان حکومت نظامی چیست، برقراری نظم و بوجود آوردن آسایش برای مردم، زمانیکه دولت غیر نظامی قادر به کنترل اوضاع نباشد و مملکت در حال سقوط قرار گیرد.

و این صورت نمی گیرد مگر اینکه رهبران فتنه حداکثر بیست و چهار ساعته دستگیر شوند و در دادگاههای نظامی محاکمه گردند و اراذل و اوباشی را که استخدام کرده اند شناسائی کرده به مجازات برسانند و از تکرار فتنه جلوگیری نمایند، آنهم در یک دوره کوتاه و پس از انجام مأموریت به پادگانها باز کردند نه اینکه به بازی موش و گربه ادامه دهند، شاید تیمسار بفهمند از ابتدا مسئولیت رئیس ستاد و هماهنگی نیروهای مسلح را نداشتند، کاملاً قابل درک است اما در انتهای کار که شما مسئولیت را بر دوش داشتید تمام موارد بالا قابل اجرا بود و بر خلاف گفته شما تا ساعتی که ارتش (شورای به اصطلاح فرماندهان) اعلام بی طرفی نمود ارتش در انضباط کامل بسر می برد و تا آنجائیکه به سه تیپ زرهی لشکر ۲۹ زرهی اهواز مربوط می شد و ما مدام از یکدیگر با خبر بودیم هیچگونه بی انضباطی بجز یک دو مورد کوچک رخ نداد. اگر مواردی هم در یکسان های ارتش در تهران رخ داد مسئله ای بسیار عادی بود زیرا در هنگام جنگ با فتنه گران و دشمن و عوامل نفوذی مأموریت دارند ضرباتی وارد کنند، مانند کشتار افسران گارد شاهنشاهی در لویزان که باعث شد ارتش بیدارتر عمل کند و خللی به روحیه و انضباط ارتش وارد نکرد. در زمان جنگ و وضعیت غیر عادی برای مملکت این ارتش است که در حالت عادی خود قرار می گیرد و انجام مأموریت و مبارزه با بیگانگان از وظایف عادی است. بیگانه فقط

خارجی و بیرون از مرزها نیست هر عامل خود فروخته داخلی نیز وقتی که منافع بیگانگان را بر منافع کشورش ترجیح دهد دشمن به حساب می آید، شما سالها پس از فتنه خمینی کشورهایی را ملاحظه می کنید که صدها برابر بدتر از کشور ما درگیر مسائل بنیاد گرایان اسلامی شده اند مانند مصر- تونس- الجزایر، آیا کشتار از مقامات دولتی - پلیس - ارتش در کشور مصر یا الجزایر باعث شده است حکومت کوتاه بیاید و رئیس ستاد ارتش و یا فرماندهان با آنها همکاری کنند؟ دیگر بدتر از اینکه در الجزایر طبق آمار هر روز صدها تن از دو طرف کشته می شوند در مملکت ما رخ داد؟ خیر حتی ارتش الجزایر انتخابات مردم را که قانونی و به نفع بنیادگرایان بود نفی کرد چون پای منافع ملت در کار بود، شاید عوامل خارجی حمایت خود را از حکومت میانه روی الجزایر ادامه دادند و از حکومت شاهنشاهی ایران حمایت نکردند، اما این باعث نمی شود که یک امیر ارتش مأموریت خود را انجام ندهد، شما که هماهنگی سه نیرو را بعهدہ داشتید می توانستید با فرماندهان هماهنگ نمائید و سپس با هماهنگی دولت بختیار با قدرت تمام خمینی را به قم بفرستید و حتی قوایی برای نگهداری از ایشان در آنجا بگمارید و سپس باز با قدرت و ایستادگی یک افسر وطن پرست اعلام نمائید که مقام مذهبی آیت الله بودن برای ما محترم است تا زمانی که به فریضه دینی ادامه دهند چون این در تخصص و فهمشان است در غیر این صورت اگر کوچکترین دخالتی در امور سیاسی بنمایند با قانون مملکت مواجه خواهند شد و با تمام قوا جلوی ایشان خواهیم ایستاد، حتی اگر دکتر بختیار هم در تصورش این بود که جمهوری اعلام کند باز شما می توانستید تعیین کننده سیاست مملکت باشید زیرا قوای مسلح در دست شما قرار داشت و همیشه حرف آخر را در تمام دنیا زرنالها زده اند نه یک آخوند نعلین بپای بی سواد، در امور مملکت و اقتصاد و ارتش دولت تصمیم می گیرد. اگر آقای بختیار مرد سیاسی بود که بود، می توانست در سیاست مسیر خود را

عوض کند و اعلام جمهوری نماید اما شما بعنوان یک افسر ارتش شاهنشاهی فقط یک راه داشتید، حفظ نظام موجود، تمامیت ارضی و حفظ استقلال ایران. منظور شما از «استقلال ایران حفظ شد» این است که یک مشت تروریست بر جان و مال مردم حاکم شدند، منظور از تمامیت ارضی ایران حفظ شد این است که صدام حسین تا ده کیلومتری اهواز پیش آمد و ۱۲۰۰ دهکده و ۱۷ شهر ما را با خاک یکسان نمود. منظور از حفظ جان مردم این بود که در جنگ ایران و عراق یک میلیون کشته و معلول و ده میلیون بی خانمان شوند و جنگهای داخلی کردستان و بلوچستان بوجود آید که از کشته ها پشته بسازند، خیر تیمسار منظور از اعلام همبستگی اول نجات جانانتان بود و سپس فکر اینکه در رژیم آینده همچنان بر سر قدرت بمانید اما شما واقعاً آخوند را نشناخته اید حتی به بچه های خود رحم نکردند و آنها را در اثر مخالفت اعدام نمودند.

من بعنوان یک افسر جزء از طرف لشکر ۹۲ زرهی خوزستان اعلام می دارم تا زمان اعلام بیطرفی ارتش حداقل در سه تیپ زرهی این لشکر ۱۰۰٪ آمادگی رزمی وجود داشت و ما آماده بودیم هر حرکتی را در نطفه خفه کنیم، دستور بی طرفی ارتش باعث گردید که انسجام ارتش از میان برود و سربازان و درجه داران به فحش و ناسزاگویی به فرماندهان خود پردازند بجز عده ای انگشت شمار همگی اشک غم و اندوه در دل داشتند، آیا این در لیاقت ارتش ایران بود که طبق دستور ملافه های سفید را در بالکن بالا ببرند و پرچم شیر و خورشید را پائین بیاورند، آیا این در مغز افسری می گنجد که اگر به پادگان حمله آوردند درها را باز کند و بگذارد بیایند، ببرند و غارت نمایند، شما همه اینها را انکار می کنید اما عوامل نفوذی وقتی که کار رئیس ستاد و فرماندهان عالی مقام را در این می بینند که به ارتش فرمان بی طرفی می دهند به خودشان اجازه می دهند دستورات دیگری را نیز به آن اضافه کنند، همان انضباط محکم و اطاعت از مافوق

که تیمسار قره باغی آنرا انکار می نمایند باعث شد که تمام ارتش با اینکه می دانستند خواسته و یانخواستہ خیانتی اتفاق افتاده اطاعت کردند و بخودکشی دستہ جمعی که تسلیم کشور و ارتش بود دست زدند. تیمسار اگر نمی دانید، بدانید که لشکر زاهدان و لشکر ۹۲ زرہی اہواز تندیس خاکی شاہنشاه ایران را کہ طبق دستور ستاد ارتش شبانہ پائین آوردند دوبارہ در مناطقی دیگر بر پا داشتند و ہنوز نیز این تندیسها در جایی محفوظ قرار دارند و منتظر روزی ہستند کہ دوبارہ بر جای اولشان باز گردانند، از خداوند متعال می خواہم کہ عمری برای ما و بخصوص شما باقی بگذارد تا بتوانیم افراد خائن را در دادگاہهای رسمی بہ مجازات برسانیم بہ امید آن روز کہ دیر نیست.

نیمروز، شمارہ ۲۸۰ جمعہ ۱۱ شہریور ۱۳۷۳

● ۱۹۹۵

www.iran-archive.com

د ر باره «سکوت» ! ارتشبد قره باغی

نگارنده در فوریه سال (۱۹۹۳) مطلبی در باره مصاحبه آقای قره باغی با آقای الموتی، نوشتم که در نشریه نیمروز بچاپ رسید. حقیقت این است تصمیم داشتم در این باره چیزی ننویسم چون فایده ای ندارد. زیرا تیمسار مشکلات و نابسامانی کشور و سیه روزی و گرفتاری هموطنان را نادیده گرفته و فقط در مقام مطرح کردن خود، آنهم به هر قیمت هستندو نمی خواهند قبول کنند که در مقام ریاست ستاد مشترک ارتش مخصوصاً بعد از رفتن شاه، بزرگترین اهرم قدرت را که به روایتی چهارمین ارتش جهان بحساب می آمده در اختیار داشتند ولی با دفع الوقت کار را بجائی کشاندند که کشور را دودستی تقدیم خمینی کردند و موجبات کشته شده صدها و هزاران سرباز و افسر و امیر ارتش و غارت پادگانها را فراهم ساختند و دائم در تلاش هستند کاسه کوزه را سر دیگران بشکنند و در این راه نه خودی می شناسند و نه بیگانه حتی به همکاران خود هم رحم نمی کنند و از چوب زدن به مرده ها هم ابائی ندارند.

آیا تیمسار هیچگاه اندیشیده اند مفهوم بی طرفی ارتش یعنی چه؟
آنهم در شرایطی که همه دشمنان آزادی و استقلال ایران دست در دست هم از هیچ جنایتی رو گردان نبودند؟
آیا از آتش سوزی ها و بلوا و آشوبی که در سراسر تهران و سایر شهرها جریان داشت بی خبر بودند؟

آیا تیمسار از وجود گروه های چپ، مجاهدین و مخصوصاً حزب توده که خواهان اضمحلال ارتش بودند، اطلاعی نداشتند و برای یک لحظه فکر نکردند با وضع موجود، اعلام بیطرفی چه بر سر مملکت و ارتش خواهد آورد؟

نگرانی شادروان دکتر بختیار بعد از شنیدن خبر اعلام بی طرفی ارتش دقیقاً همین موضوع بود و می گفت بی طرفی در جو موجود یعنی کشته شدن سربازها و درجه داران و افسران، غارت سربازخانه ها و تصرف اسلحه ها و تسلیم مملکت به آخوند، که متأسفانه پیش بینی او درست بود. دیدیم در همان روز اعلام بی طرفی. علاوه بر سقوط پادگان ها و غارت اسلحه ها در سراسر کشور. سپهبد بدره ای در دفتر کارش به قتل رسید. معاون لشکر زرهی قزوین سرتیپ علی وفائی در تهران بدست شورشیان کشته شد و بدنبال آن اعدام امرا و فرماندهان آغاز گردید و در ظرف مدت کوتاهی ۶۰ نفر از بهترین و باارزش ترین کادرهای ارتش تیرباران شدند که اسامی آنها در کتاب طلوع و غروب دولت موقت آمده است. با این همه، تیمسار قره باغی، ظرف سالهای گذشته چه در کتاب کذائی "حقایق در باره بحران ایران" و چه در مقالات متعددی که نوشته اند و می نویسند، مدعی هستند که همه راه خطا رفته و خلاف می گویند جز ایشان! و نظرشان این است که :

– بختیار می خواست جمهوری اعلام کند.

– بختیار با قراردادن شرط خروج شاه برای قبول نخست وزیری

باعث خروج شاه از کشور شد.

– بختیار با همکاری سولیوان و هويزر خمینی را با تشریفات و

استقبال بی نظیر وارد کشور کرد.

– بختیار اجازه داد که بازرگان را خمینی به نخست وزیری

انتخاب نماید.

– بختیار به وسیله بازرگان از ایران خارج شد.

– بختیار با دادن وعده عدم مداخله در امور سیاسی ایران از زندان خمینی مرخص شد.

– بختیار در پاریس طی مصاحبه مطبوعاتی عدم فعالیت خود را برای مبارزه با رژیم اعلام کرد.

– هیچ زمانی بین من (قره باغی) و بازرگان هیچگونه ارتباطی و یا در هیچ مورد توافقی وجود نداشته است.

– نظرات ابراز شده توسط محمد رضاشاه در کتاب پاسخ بتاریخ به من (قره باغی) بعلت بی اطلاعی درست نیست.

– تصمیم بی طرفی ارتش صحیح بوده است.

– اظهارات هوپزر خلاف واقع است.

– ارتشبد شفقت خلاف می گوید.

– نوشته های فردوست مخدوش است.

اما بختیار، از بررسی نوشته های تیمسار، این نتیجه بدست می آید که حمله به بختیار یک وظیفه است و شأن نزول کتاب کذائی تیمسار نیز همین وظیفه. با اینکه طی این سالها مقدار زیادی از مسائل و حوادث پشت پرده بهمن ۵۷ آشکار شده است ولی تیمسار همان خط تعیین شده را کماکان دنبال می کنند. عجیب است که قبل از اعلام بی طرفی ارتش نظر تیمسار کاملاً با آنچه در کتاب "حقایق در باره بحران ایران" در مورد بختیار آمده، فرق داشته است. در کتاب "مثل برف آب خواهیم شد" می بینیم که حداقل در یک سوم این کتاب، چه بوسیله تیمسار و چه سایر امرا از بختیار به نیکی یاد می شود و هر دفعه که صحبتی راجع به بختیار بمیان می آید چه خودشان زبان به تعریف می گشایند و چه

اظهارات دیگران را تأیید می کنند اما چه می شود که دکتر بختیار شجاع، وطن پرست، سرباز تر از همه، یک مرتبه تغییر ماهیت می دهد. جوابش را باید در صراحت و صداقت بختیار جستجو کرد که سازش و بندوبست قره باغی را با خمینی برای تسلیم ارتش بر ملا کرده است. برای اینکه مطلب به درازا نکشد برگردیم به بررسی ادعاهای تیمسار.

اولین ایراد به دکتر بختیار، اعلام جمهوری در مجلس سناست و گاه تیمسار خودشان. گاه از زبان سپهبد حاتم آنهم بعد از مرگش و گاه به نقل از ربیعی آن را مطرح کرده اند تا بدین وسیله عمل خلاف اعلام بی طرفی را توجیه کنند و دلیلی بتراشند که چون بختیار قصد اعلام جمهوری داشته بنابراین ارتش از حمایت او دست برداشته و بی طرفی اعلام کرده است ولی هیچگاه سخنان بختیار را در مجلس سنا منعکس نکرده اند و بعبارت دیگر اصل مدرک را ارائه ننموده اند و چون متأسفانه یکی از معایب بزرگ ما ایرانیان بی توجهی و گذشتن از کنار مطالبی است که می شنویم و بدون تحقیق در صحت یا سقم آنها به قضاوت می نشینیم و حکم صادر می کنیم، برای آگاهی عموم نطق دکتر بختیار را در مجلس سنا در زیر می آورم:

متن نطق بختیار در مجلس سنا

"ریاست محترم مجلس سنا، خانم ها، آقایان
در بحران کنونی کشور که افق امیدهای ما را تیره و تار نموده
برای اینجانب بسی افتخار است که امروز در این مکان که اعضای آن را
خدمتگذاران قدیمی این آب و خاک تشکیل می دهند، حضور یافته و
کلمه ای چند در باره اوضاع آشفته کشورمان که در نتیجه سوء سیاست و
عدم توجه دولتهای ۲۵ سال گذشته به مرحله خطرناک کنونی رسیده

است. بیان نمایم. ایران می توانست با بهره برداری از اوضاع بین المللی یک ربع قرن اخیر و با استفاده از امکانات مالی که منابع نفت کشور در اختیار دولتهای وقت گذارده بود بدون هیچگونه گزاف گوئی و مبالغه به یک کشور نیرومند و سالم صنعتی و کشاورزی تبدیل شده باشد. اما با کمال تأسف دولتی که بیش از ۲۲ میلیارد دلار در آمد نفتی سالانه در اختیار داشت اکنون دچار وضع اسفناک مالی شده است که ذکر جزئیات آن نه در حوصله این گفتار است و نه من به خود اجازه بیان مطلب را در این محضر محترم می دهم.

بی ایمانی و اهانت به مبانی مقدس دینی و معنوی اختناق و زورگوئی، تبعیض و فساد، جامعه ما را آنچنان دچار آشفتگی کرده است که اکثر افراد اجتماع به خصوص نسل جوان ما را دچار سرخوردگی و عصیان نموده است. سیاستمداران کهنه کار در اندیشه که چه بایستی کرد و روشنفکران صاحب رسالت سرگردان به دنبال راه نجات بطوری که بدون آنکه به زورگوئی و فساد گذشته برگردیم و یا کشور از هم متلاشی گردد، آزادی بدست آوریم و دنیائی بسازیم که فقط ایرانی صاحب اختیار ایران باشد و در عین حال ایران باشد و استقلال باشد و امنیت، دسایس اجنبی و عمال آنها از یک طرف و عدم سیاست واقع بینانه مبتنی بر منافع ملی توسط متصدیان امور از طرف دیگر خود مزید بر علت گردیده و رشته امور را بطور کلی از هم پاشیده است.

خانم ها - آقایان

خزانه خالی، فقر مالی، ورشکستگی بخش خصوصی، اعتصابات همه جانبه دستگاه های دولتی، عصیان نسل جوان، خشم استاد و معلم، سرخوردگی دانشجوی و دانش آموز، دسیسه و نیرنگ اجانب و عمال آنها در بیشتر بهم زدن اوضاع و از همه مهمتر ملتی داغ دیده و عزادار، اینهاست میراث حکومت های گذشته برای دولت این جانب، اما من برای اینکه ملت و کشور خود را از این نابسامانی نجات دهم نه تنها احتیاج

مبرم به پشتیبانی و همکاری همه ملت میهن دوست دارم بلکه آرزومند کمک و مساعدت و دعای خیر همه آیات عظام و رهبران صاحب رسالت دینی می باشم و اگر سراپا ایمان و عشق به وطن باشم که انشاءالله هستم. بدون پشتیبانی و همکاری قاطبه ملت میهن پرست و باایمان، موفق نخواهم شد، آنوقت است که همه بایستی نگران آینده کشور باشیم. وقتی که اینجانب قبول این مسئولیت خطیر را نمودم با کلیه مسائل و مشکلات آشنا بودم. من در این محضر گرامی متعهد می شوم که با تمام قوا و بدون کمترین تزلزل ایمان و تردید برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور مبارزه نموده و در راه اعتلای حقوق ملت شریف ایران از هیچ کاری دریغ ننمایم حتی اگر به قیمت جان من تمام شود."

در متن سخنرانی دکتر بختیار در مجلس سنا که در جراید آن زمان به چاپ رسیده هیچگونه حرف و سخنی از اعلام جمهوری نیست. حالا تیمسار قره باغی یا سپهبد حاتم یا ربیعی از کدام قسمت آن استنباط اعلام جمهوری کرده اند خدا می داند! اصولاً به عقل جور در نمی آید، نخست وزیری که طبق قانون اساسی از شاه فرمان گرفته و برای کسب رأی اعتماد به مجلس سنا رفته است. در مجلسی که نصف نمایندگانش مستقیماً توسط شاه تعیین شده اند. صحبت از اعلام جمهوری کند و مجلس هم با ۳۸ رأی از ۴۱ نفر عده حاضر به آن دولت رأی اعتماد بدهد. جالب تر اینکه تیمسار در جلسه امرای ارتش ضمن شرح مصاحبه مطبوعاتی بختیار، به امرای حاضر در جلسه می گویند: "یک خبرنگار انگلیسی زبان که اصراری روی جمهوریت داشت به او گفتند، خوب اگر جمهوری آن قدر خوب است و شما علاقه دارید چرا اول در کشور خودتان اعلام نمی کنید." صفحه ۲۱۱ کتاب مثل برف آب خواهیم شد."

بختیار با هویزر ملاقات نکرده بود

مطلب دیگری که بارها و بارها اعلام نموده اند و باز هم در آخرین مقاله خود آنرا تکرار کرده اند. این است که بختیار شرط قبول نخست وزیری را خروج اعلیحضرت از کشور قرار داد و با همکاری پنهانی با سولیوان و هویزر خمینی را با تشریفات و استقبال کم نظیری وارد کشور کرد و اجازه داد که بازرگان را به نخست وزیری انتخاب نمایند...

در مورد خروج شاه، درست است که بختیار چنین شرطی را عنوان کرد ولی تیمسار یادشان رفته است که مرحوم محمد رضاشاه در جواب استدعای او برای ترک نکردن کشور، جواب می دهند که "الآن سفیر امریکا و ژنرال هایزر اینجا بودند و منظورشان از این ملاقات اطلاع از روز و ساعت مسافرت ما بود..." همچنین فراموش کرده اند که مرحوم محمد رضا شاه پیشنهاد دکتر صدیقی را برای ماندن در کشور نپذیرفت و اخیراً نیز تیمسار ارتشبد جم در مصاحبه با آقای میدی گفتند:

"به اعلیحضرت عرض کردم که اگر تشریف ببرید، مملکت از هم می پاشد. اعلیحضرت گفتند: "امریکا به من دائم اخطار می کند که ایران را ترک کنم..." بنابراین شکستن کاسه و کوزه رفتن شاه بر سر بختیار درست نیست بعلاوه پیشنهاد بختیار جنبه تاکتیکی داشت او می خواست شعارها را از دست آخوندها بگیرد. بختیار در کتاب یکرنگی صفحه ۱۹۰ در این باره می نویسد: "چند ماه قبل، حتی خروج شاه از مملکت لزومی نداشت و بدون آن هم من این امکان را داشتم که اوضاع را سامان دهم..."

اما در مورد همکاری با سولیوان و هویزر برای وارد کردن خمینی، که از این دو نفر، سولیوان فقط دوبار با نخست وزیر ملاقات داشته است که یکی مربوط به تشریفات دیدار سفرا با نخست وزیر جدید و دیگری

در مورد کارکنان امریکائی مقیم ایران بود که بختیار در کتاب یکرنگی آن را منعکس کرده است. هویزر هم اصلاً دیداری با بختیار نداشته و در این رابطه در صفحه ۳۱۰ خاطراتش می نویسد: "اگر من با بختیار تماس داشتم، ممکن بود امروز قضیه متفاوت باشد، اما من در مدت اقامت در تهران هرگز با بختیار ملاقات نداشتم، من قبلاً هم گفته ام که معتقد بودم این بخش بعهدہ سفیر سولیوان است... تا آنجا که من می دانم در تمام مدت اقامت من در تهران آنها دو ملاقات داشتند..." بختیار نیز در کتاب یکرنگی صفحه ۲۰۴ به این مطلب اشاره دارد و می نویسد: "اوایل ماه ژانویه، خبر شدم که یک ژنرال امریکائی بنام هویزر در تهران است، او را نه ملاقات کردم و نه در هیچ لحظه ای با او تماس داشتم... نه اعلیحضرت و نه رئیس ستاد بزرگ، هیچکدام حضور این ژنرال امریکائی را به من اطلاع نداده بودند."

جالبترین قسمت ادعای تیمسار موضوع وارد کردن خمینی با تشریفات و استقبال بی نظیر است، معلوم نیست استقبال از خمینی آنهم با آن عظمت و جمعیت چه ارتباطی می تواند با بختیار داشته باشد. مثل اینکه آن روزها تیمسار در تهران نبوده اند. استقبال از خمینی را کمیته مخصوصی از طرفداران خمینی با طرح ریزی گروه های چپ بعهدہ داشت و در آن جریان دولت اصلاً به حساب نمی آمد. در مورد سولیوان و هویزر و میزان دخالتشان شخص شما که دائم با هویزر بودید بهتر می توانید نظر بدهید. بختیار اولی را فقط دوبار دیده بود با دومی هم اصلاً دیداری نداشت.

ارتش تنها امید بختیار

اما جلوگیری از نخست وزیری بازرگان چگونه ممکن بود. معهدا آنچه ازدستش بر می آمد بشهادت روزنامه ها انجام داد. تنها اتکاء بختیار برای جلوگیری از کارهائی که انجام شد، ارتش بود که متأسفانه در

اختیارش نبود و از مدنها پیش توسط شما عملاً در اختیار خمینی قرار گرفته بود و فقط تشریفاتش روز ۲۲ بهمن انجام شد. کما اینکه دیدیم دستور نخست وزیر برای بمباران کارخانه اسلحه سازی به اجرا گذاشته نشد و در یورش به کلاتریها و تصرفشان ارتش نقش ناظر را بازی کرد. بعلاوه شما که در مصاحبه با الموتی صحبت از انتصاب رسمی بازرگان می کنید و حکمی را که توسط یک آخوند صادر شده رسمی تلقی می نمائید، چگونه بخودتان حق می دهید که به بختیار ایراد بگیرید که چرا از آن انتصاب جلوگیری نکرده است؟!

راجع به خروج بختیار توسط بازرگان و تعهدش برای عدم فعالیت سیاسی. تیمسار در شماره ۱۳۳ روزگار نو ضمن مردود دانستن نوشته مرحوم محمد رضاشاه در کتاب "پاسخ به تاریخ" که می نویسد: "تتها ارتشبد قره باغی بوسيله بازرگان از قتل نجات یافت." بهانه ای برای حمله به بختیار بدست آورده و می نویسد: "اولاً بخواست خدا من هرگز دستگیر نگردیدم تا مهندس بازرگان یا کس دیگری مرا نجات دهد." سپس از قول دکتر صالح خو مسئول کمیته ارتباطات انقلاب دستگیری بختیار و فرارش را از مدرسه علوی توسط بازرگان نقل میکند و مدعی می شود که "دکتر بختیار در پاریس برای نخستین بار در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد و شایعات دایر بر اینکه خود را برای ایفای یک نقش فعال در زندگی سیاسی کشورش آماده می کند تکذیب کرد و اضافه نمود که "من یک ایرانی هستم و هیچ گونه دولت موقت تبعیدی و حزب مخالف تشکیل نخواهم داد."

عجیب است تیمسار این همه نوشته ها و اظهارات شاهدان عینی را در مورد دستگیر نشدن بختیار خوانده و شنیده اند ولی باز اظهارات آقای صالح خو را ملاک قرار می دهند تا بهانه دیگری برای حمله به بختیار بدست آورند.

اولاً دکتر بختیار در کتاب یکرنگی صفحه ۲۳۵ می نویسد: "چند

دقیقه پس از خروج من از نخست وزیری، زندگی مخفی من آغاز شد. تنها رابط من، یک رادیو ترانزیستوری بود. خبر شدم که خانه ام را غارت کرده اند، کتابخانه ام را ویران کردند. کتب فارسی و عربی و نسخ خطی من همراه با والری و برگسون و کامو و سن ژان پرس، جریمه نفرت جهل و ظلمتی را که بر همه جا بال می گسترد، پرداختند. بعد گوینده آخرین خبر را داد "شاپور بختیار به قتل رسیده است."

اندکی بعد این خبر تکذیب شد. من به قتل نرسیده بودم، بلکه خودکشی کرده بودم. فردای آنروز مطلع شدم که نمرده ام... بلکه دستگیر شده ام و با هویدا در خانه ای که خمینی هم آنجاست زندانی هستم."

ماجرای خروج بختیار

سپس جریان خروج از ایران را شرح می دهد: "یک روز صبح با اتومبیل به فرودگاه رفتم قیافه ام به برکت یک ریش بزی و یک جفت عینک سیاه مختصری عوض شده بود... صدای بی طنین دری که مهماندار بست به گوش من موسیقی دل انگیزی آمد... یک جوان ایرانی حدود ۳۵ ساله آمد و روی صندلی کنار من نشست و از یک کیف چرمی چندین روزنامه و مجله درآورد و خود را جابجا کرد... هوایما در حال بلند شدن از زمین بود که مرد جوان شروع به حرف زدن کرد.

- اهل کجائید؟ فرانسوی هستید؟

- بله. من از طرف دولت برای ادامه تحصیلاتم در شهر لیون

بورس دارم. مهندسم.

- بسیار خوب است.

مجلات فارسی را که هم سفر من ورق می زد نگاه کردم. در یکی از آنها چشمم به عکس خودم در کنار عکس بازرگان افتاد. از جوان

پرسیدم - این آقایان کی هستند؟ - این یکی نخست وزیر قبلی است و آن یکی نخست وزیر فعلی.

- چطور آدم هائی هستند؟

- قبلی آدم بسیار محکمی بود و بسیار شجاع، فعلی آدم مهربانی است...

با توجه به مطالب فوق تیمسار هیچ فکر نمی کنند. بالاخره کسانی که دکتر بختیار را مخفی کرده اند برایش بلیط تهیه کرده و با اتومبیل تا فرودگاه آورده اند و آن جوان که در شهر لیون درس می خوانده اگر به سخن بیایند چه اعتباری برای نوشته های تیمسار باقی خواهد ماند؟ علاوه بر مطالب فوق دکتر بختیار بعد از شایعاتی که در مورد کشته شدن و سپس دستگیری اش از رسانه ها پخش شد با همسر من که گوشی را برداشت و بعد با من صحبت کرد و برای اینکه ما را از نگرانی در بیاورد گفت دستگیر نشده و در جای امنی است.

اما در مورد تعهد بختیار مبنی بر عدم فعالیت سیاسی و مصاحبه اش در پاریس، تیمسار فراموش کرده اند که دکتر بختیار مبارزه با رژیم را از مخفی گاهش آغاز کرد که در این مورد هم شاهد از نوشته خود بختیار می آورم: دکتر بختیار در کتاب یکرنگی صفحه ۲۳۹ می نویسد: سه روز قبل از تاریخ اعلام جمهوری اسلامی، من یک نوار ۱۲ دقیقه ای ضبط کردم که مخفیانه به دو آژانس خبری فرستادم. خبر گزاری فرانسه و رویتر - و به این ترتیب آن نوار در سراسر دنیا پخش شد... و در پایان نوار با لحنی آشکارا تمسخر آمیز گفته بودم: "من شخصاً به این جمهوری رأی نخواهم داد... پیام روشن بود رأی ندهید"... چند روز قبل از سفرم از ایران، یک نوار دیگر پخش کردم که مؤید پیش گوئی های قبلی ام بود. آن پیش گوئی ها یک یک درست از آب درآمده بود. بنا براین می توانستم به خود اجازه دهم و خطرات آینده را ترسیم کنم." در این مورد شواهد عینی زنده ای وجود دارند که گواهی می دهند ولی نگارنده نمی

تواند آنرا افشاء کند. فقط می توانم بگویم شخصاً در تکثیر نوارها و توزیع آنها در داخل نقش داشتم.

در مورد مصاحبه مورد ادعای تیمسار و شروع مبارزه به گواهی نشریات فارسی و خارجی و رسانه های گروهی فرانسه بختیار به محض ورود به پاریس مبارزه را آغاز و مصاحبه هائی با خبرنگاران انجام داد و سپس دفتر "راسپای" را راه انداخت که آرشیو خبرگزاریها و مطالبی که در جریان آن زمان چاپ شده و موجود است موضوع را کاملاً روشن می کند. ممکن است در پاسخ خبرنگاری گفته باشد که دولت در تبعید یا حزب تشکیل نخواهد داد که نداد. بنا براین منکر مبارزات بختیار شدن و نوشتن مطالبی غیر واقع مبنی بر اینکه روزنامه ها نوشتند؛ شاپور بختیار با کمک بازرگان از زندان نجات یافت. بعداً معلوم گردید که وی با دادن وعده عدم مداخله در امور سیاسی از زندان خمینی مرخص شده است (صفحه ۵۶ روزگار نو شماره ۱۳۳) آنهم در سال ۱۹۹۳ بعد از قتل فجیع که فقط بخاطر مبارزه با رژیم با آن طرز وحشیانه کشته شد. نهایت بی انصافی و غرض ورزی و سوءنیت را می رساند.

ارتباط تیمسار با بازرگان

اما در رابطه با بازرگان، که مدعی شده اند در هیچ زمان هیچگونه رابطه ای با بازرگان نداشته اند. تیمسار یادشان میرود که از صفحات ۲۸۴ تا ۲۸۹ کتاب خودشان جریان تماس با بازرگان را در رابطه با کمک مقدم شرح داده و اقرار می کنند: بازرگان بعد از ملاقات با من در سخنرانی خود در دانشگاه گفت: "آقایان امرای ارتش اظهار می دارند که سوگند وفاداری به قانون اساسی خورده ایم و مسلمانیم باید به سوگند به قرآن عمل کنیم (روزنامه اطلاعات ۱۵۷۸)." در این رابطه (تماس با بازرگان) صرف نظر از اظهارات دکتر

سحابی و بازرگان به بختیار که روی ارتش حساب نکند چون ارتش با خمینی است، شخص بازرگان در کتاب "انقلاب در دو حرکت" (صفحات ۷۳ و ۷۴) ضمن ابراز نگرانی از جبهه دولتی می نویسد: "باوجود خروج شاه از کشور همه جور احتمال مقاومت و توطئه و ترور یا درگیری های سنگین، از ناحیه آنها می رفت و در صورت تصمیم، سهولت می توانستند انقلابیون را دستگیر یا سر به نیست سازند ولی این کار را نکردند بلکه به میل و رضا یا از ترس اعتصاب و اعتراض کارمندان تسلیم شدند. زودتر از همه و زورمندتر از همه، ارتش و شورای عالی بود که در تاریخ ۲۲ بهمن اعلامیه ای خطاب بفرماندهان و سربازان صادر کردند که ارتش در کنار و همراه ملت بوده و نمی خواهد و نباید در برخوردهای سیاسی و درگیری های خیابانی مشارکت نماید."

آقای یزدی در کتاب "آخرین تلاشها در آخرین روزها" صفحه ۱۹۴ می نویسد: "روز ۲۲ بهمن ۵۷ فرماندهان و امرای ارتش در باره مسائل جاری مملکت به شور نشستند، در جلسه شورای انقلاب که در خیابان ایران کوچه روحی برگزار بود ضمن بحث در باره اعضای کابینه دولت موقت، در انتظار تصمیم شورای امرای ارتش بودیم، رابط شورای انقلاب با امرای ارتش در ساعت ۲ بعد از ظهر تصمیم جلسه را اطلاع داد. اکثریت اعضای شورای عالی ارتش رأی به تسلیم شدن به انقلاب مردم و تمکین از آقای مهندس بازرگان و دولت موقت داده بودند، اعلامیه در همین زمینه از جانب ارتش در رادیو خوانده شد، گفته می شود که قره باغی در این تصمیم امرا، نقش عمده ای را ایفا کرده است." در اینجا یک توضیح ضروری است و آن اینکه به نوشته آقای یزدی شورای انقلاب پیشاپیش از جریان تشکیل شورای عالی ارتش و علت تشکیل آن اطلاع داشته و در انتظار تصمیم بوده اند. بعلاوه آقای یزدی صحبت از تسلیم شدن به انقلاب مردم و تمکین از آقای بازرگان و دولت موقت توسط امرای ارتش می کند نه بی طرفی، که معلوم می

دارد موضوع به این سادگی نبوده و ریشه اندر زیر دارد آنچه در بالاستی.

آقای فردوست در رابطه با تماس تیمسار قره باغی با بازرگان در صفحه ۶۲۴ جلد اول خاطرات خود می نویسد:

بعد از ظهر ۲۱ بهمن در دفتر بودم تلفن زنگ زد قره باغی با من تماس گرفت، او گفت من در لویزان در خانه ای هستم و دو شخصیت محترم جناب آقای مهندس بازرگان و جناب آقای دکتر سبحانی در اینجا تشریف دارند (از لحن قره باغی معلوم بود که مکالمه در حضور آنهاست) او افزود آقایان با توجه به درگیری های سطح شهر از من خواسته اند که فردا صبح کمیسیونی در ستاد ارتش با شرکت افسران عالی مقام تشکیل شود و اعلام نماید که ارتش از بختیار پشتیبانی نمی کند، خواستم نظر شما را پرسم، من (فردوست) پاسخ دادم ضمن عرض سلام بگوئید من کاملاً موافقم کمیسیون را حتماً فردا تشکیل دهید و عدم پشتیبانی خود را از بختیار اعلام کنید، پس از چند ثانیه قره باغی گفت آقایان تشکر می کنند و فردا کمیسیون را تشکیل خواهیم داد." سخنان دکتر بهشتی با دکتر رزم آرا نیز نشان دهنده سازش ارتش از پیش با خمینی است. دکتر رزم آرا در مصاحبه آذرماه ۱۳۶۳ پرده از دیدار خود با بهشتی برمی دارد که بهشتی از او می خواهد که از دولت استعفا بدهد و او پاسخ می دهد... با ارتش چه خواهید کرد، بهشتی جواب می دهد که "شما نگران ارتش نباشید ما تکلیفمان را با ارتش روشن کرده ایم و در این زمینه تضمین لازم را گرفته ایم..." صرف نظر از اسناد فوق، تشکیل شورای امرای ارتش به منظور بررسی چگونگی مقابله با بحران آنها با وجود طرحی که در این رابطه از مهرماه سال ۵۷ آماده شده بود، و روش تیمسار در آن جلسات، نشان دهنده رابطه و سازش با رژیم خمینی است، با یک نگاه اجمالی به کتاب "مثل برف آب خواهیم شد" این موضوع بخوبی روشن می شود. هر زمان که سخنرانان، مسائل میهنی

را مطرح می کنند که بوئی از عدم سازش با خمینی و مقابله با آن است
استشمام می گردد و این توهم را به وجود می آورد که ممکن است
ارتش مقاومت کند تیمسار فوراً آب سردی بر آتش تند سخنران می ریزند
که خدای نخواستہ موجب تحریک احساسات دیگران نشود و وضعی
پیش نیاید که از هدف مورد نظر دور شوند. برای نمونه اظهارات
محققى و برخوردار تیمسار قره باغى را از صفحه ۲۱۹ و ۲۲۰ کتاب
مزبور می کنیم. نوبت سخن با محققى است که چنین اظهار عقیده می
کند: "... اگر مشکل یک چیز سیاسى است که نمى دانیم، بنده نمى
دانم.* آقای قره باغى فوراً برای خنثى کردن حرفهای تیمسار محققى می
گویند "زیاد سخت نگیرید، بسیار خوب این نظر تیمسار بود، تیمسار
مقدم جنابعالی..."

و اما هویزر، که تیمسار کتابی در رد نوشته های او منتشر ساخته
اند، چه می گوید:

"...البته آشکار بود که هنوز گروه پنج (بدره ای، خسروداد،
ریبى، حبیب الهى، طوفانیان) با سرعت لازم حرکت نمى کردند. قره
باغى یک مشکل بود، وقتى طوفانیان ریاست جلسه را بعهدہ داشت
همچون همین جلسه، کارها به سرعت پیشرفت می کرد واضح بود که
او را به عنوان یک رهبر و فرمانده قبول داشتند و مورد احترام همگان
بود. این حالت جلسه برای قره باغى وجود نداشت (ص ۱۷۸).

درخواست ملاقات با تیمسار قره باغى را کردم، قره باغى گفت
بیائید و من رفتم. اولین سؤال من این بود "پیشرفت برنامه گمرک
چگونه است؟" گفت که برنامه را بهم زده است.

از شنیدن این خبر تقریباً شوکه شدم، نمى توانستم باور کنم، گفتم شما

* رجوع شود به نوشته و مطلب ثمرى

بقیه را روانه کردید تا آنها را به اجرا در آورند و بعد چگونه آنها را بهم زدید؟ پاسخ داد که نیروهای مخالف اوضاع گمرک را آرام کرده اند و کامیون ها اجازه عبور از مرز ترکیه را می دهند و لذا تیمسارها فکر کردند که انجام چنین برنامه ای ضرورت ندارد. خشم سرپای مرا فراگرفت. نمی توانستم ادب را رعایت کنم، شوکه شده بودم تقاضا کردم تحقیق کنند آیا اطلاعات در این مورد درز پیدا کرده است یا خیر؟

چگونه جناح مخالف به این تصمیم رسیده که وضع گمرک را بهبود بخشد؟ آیا واقعاً تصادفی بود؟ تیمسار قره باغی جوابی به این مطلب نداد. پرسیدم آیا برای بهم زدن برنامه با بختیار هماهنگی کرده است؟ باز هم پاسخی نگفت... تسهیل در ورود مواد غذایی یک از هدفهای برنامه گمرکات بود و به همان اندازه ممانعت از ورود اسلحه و مهمات نیز مهم بود. آنقدر خشمگین شده بودم که نمی توانستم نزد قره باغی بمانم و با او گپ بزنم، به این جهت گفتم به دفترم می روم... وقتی به دفترم بازگشتم می خواستم به مرور روزنامه های امریکا پردازم که سرهنگ وی پورنت اعلام کرد که تیمسار طوفانیان و ربیعی می خواهند مرا ببینند. این کاملاً غیرعادی بود زیرا هرگز به دفتر ما (دفتر مستشاری امریکا واقع در ستاد مشترک) نیامده بودند و حالا دو نفری می آمدند. وقتی داخل شدند هر دو شوکه شده به نظر می آمدند. اولین چیزی که گفتند این بود که تیمسار قره باغی استعفا داده است. فوراً به ذهنم رسید شاید این چیز خیلی بدی نباشد چون او هرگز قدرت کافی برای ریاست را نداشت. اما واقعاً چه اتفاقی افتاده بود؟ آنها توضیح دادند که بختیار شب قبل طی یک بیانیه مطبوعاتی اعلام کرده بود که حداکثر کوشش خود را برای موفقیت دولت به عمل خواهد آورد اما اگر موفق نشود، کشور بدست نظامی ها خواهد افتاد. گفتند این دلیل استعفای قره باغی است. از من خواستند فوراً نزد قره باغی بروم و از او بخواهم استعفای خود را پس بگیرد اما قبول نکردند... باتفاق سه نفری به دفترش رفتیم

بدون تشریفات وارد شدیم. پرسیدم واقعاً استعفا داده اید؟ گفت رسماً
نخیر اما به رؤسای مجلس تلفن زده و آنها را از این موضوع مطلع کرده
ام به بختیار نیز گفته ام... دوباره به او اصرار کردم که بعنوان افرادی
نظامی، ما باید آماده اینگونه کارها باشیم... به او گفتم که استعفا کاملاً
نشانه بی مسئولیتی است و اضافه کردم که این کار نشانه عدم وفاداری
به شاه و کشور است و مطمئن نیستم که آیا خدا بخاطر این کار شما را
خواهد بخشید یا خیر شما به کشورتان بدهکارید و باید هرچه در توان
دارید برای کمک به نجات کشور انجام دهید... او بسیار تلخ و خشک
بود و واکنشی از خود نشان نمی داد. ضمناً در عین حال با خودم
کلنجار می رفتم زیرا خودم هنوز قانع نشده بودم که استعفای او چیز بدی
است. اعلامیه بختیار بسیار عاقلانه بود. او می خواسته است یک حد
نهائی برای مخالفین تعیین کند و به امام خمینی هشدار دهد که اگر
روش خود را تغییر ندهد ممکن است شق دیگری جز کودتای نظامی
باقی نماند. تصمیم گرفتم موضوع را با سفیر در میان بگذارم... در
سفارت به سولیوان توضیح دادم که برنامه گمرکات بهم خورده است او
نیز چون من تعجب کرد... سپس استعفای قره باغی را گزارش کردم هر
دو روی سکه را نیز برایش شرح دادم. به این نتیجه رسیدیم که موازنه
در این است که قره باغی در جای خودش باقی بماند، بر این اساس
سفیر به دفتر آقای بختیار تلفن زد و وقتی گرفت تا با او در باره این
موضوع صحبت کند، تا جائیکه من متوجه شده بودم از تاریخ ورود من به
تهران این نخستین باری بود که سفیر سولیوان با بختیار ملاقات می کرد.
هایزر در صفحه ۴۴۴ کتب خود می نویسد: "سپس ژنرال کاست
گزارشی از گفتگوی عجیب خود با تیمسار باغ شجر از ستاد مشترک
داد... باغ شجر از طریق یکی از دوستان مشترک خود شنیده بود که
خمینی بختیار را به عنوان فردی که به درد سیاست می خورد و نه
زندان تلقی می کند. اما اگر او بخواهد به نخست وزیری خود ادامه

بدهد باید همه فرماندهان نیروها را بجز قره باغی بیرون کند. از شنیدن این مطلب بسیار متعجب شدم زیرا من پیش از آن در باره تیمسار قره باغی به تردید افتاده بودم و حالا که می شنیدم امام خمینی او را به عنوان یک رهبر ارتشی قبول می کنند نگرانی مرا بسیار زیاد کرد..."

هایزر در پایان کتاب خود می نویسد: "قره باغی در ایران ماند و هرگز دستگیر نشد چگونه توانست از دستگیری نجات پیدا کند؟ پاسخ های زیادی بر این سؤال هست، گفته شده است که وی در دادگاه ها در محاکمه و محکومیت افسران زیر دستش کمک می کرده است منابع موثق زیادی این مطلب را تأیید کرده اند."

در این بخش اشاره به دو نکته ضروری بنظر می رسد: و آن آنکه با توجه به اظهارات هایزر تناقضاتی در نوشته های تیمسار قره باغی به چشم می خورد از این قرار:

آقای قره باغی در مصاحبه با آقای الموتی می گوید: "نخست وزیر در حال موافقت با آمدن خمینی به ایران بود که من برای جلوگیری از آن متوسل به استعفا شدم. بختیار برای ممانعت از استعفای من، مرا به مذاکره در نخست وزیری دعوت می کند و بدون اطلاع من از سولیوان سفیر امریکا می خواهد در این مذاکرات شرکت نماید" که با توجه به اظهارات هویزر معلوم می شود بختیار از سفیر دعوت نکرده و این سفیر امریکا بوده است که وقت ملاقات گرفته و دور نیست که قره باغی را هم همراه خود به نخست وزیری برده باشد.

نکته دوم اینکه تیمسار قره باغی در کتاب "مثل برف آب خواهیم شد"، مطلب دیگری را عنوان می کند و در مورد استعفایش مطلقاً مسئله آمدن خمینی را مطرح نمی سازد بلکه همانطور که هایزر نوشته است دلیل استعفایش را مصاحبه بختیار قرار داده است، و جالب اینکه تیمسار جعفریان استعفای قره باغی را در ارتباط با تعویضش از مقام استانداری اهواز عنوان و از ایشان تشکر میکند. البته ایشان گناهی ندارند و تصور

نمی کردند روزی نوار مذاکرات امرای ارتش پیاده و منتشر شود یا هویزر پرده ها را بالا بزنند.

اما در مورد رابطه قره باغی با سران رژیم خمینی و نظر خمینی نسبت به ایشان که هویزر از قول تیمسار باغ شجر عنوان می کند مطلب آنقدر عیان است که حاجت به بیان نیست، هستند افسرانی که در ستاد در زمان رژیم ملایان هم چند صباحی مشغول کار بوده اند و از همکاری تیمسار حکایتها تعریف می کنند. یکی از افسران در همین پاریس به نگارنده گفت تیمسار مدتی در منزل قرنی ساکن بود و کلیه نقل و انتقالات و بگیر و بندها با نظر ایشان انجام می شد و یک شب قبل از ترور قرنی، توسط آقای بازرگان به جای دیگری منتقل شدند.

و اما راجع به اظهارات مرحوم محمد رضا شاه

محمد رضا شاه در کتاب "پاسخ بتاریخ" می نویسد: "می دانم قره باغی از تمام قدرت خود استفاده کرده تافرماندهای ارتش ایران را از هرگونه اقدام و تصمیمی باز دارد. او تنها کسی است که از جریان مطلب اطلاع دارد زیرا فرماندهان و امرای ارشد ارتش ایران یکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها ارتشبد قره باغی بوسیله بازرگان از قتل نجات یافت" (صفحه ۲۷۳).

در این رابطه تیمسار قره باغی در شماره ۱۲۲ - اسفند ۱۳۷۱ روزگار نو طی مقاله ای می نویسد: "تجدید بحث در باره گوشه ای از تاریخ بحران ۱۳۵۷ ایران و اشاره اجمالی به نوشته های "نادانسته" راجع به فرماندهان ارتش و من، در کتاب پاسخ به تاریخ، ضمن مقاله "تازه شده داغ ها" در ماهنامه شماره ۱۳۲ روزگار نو فرصتی بدست آمد تا بتوانم چند نکته را بیان و چگونگی ذکر این شایعه ها و مشروح دلایل نادرست بودن آنها را که در نظر داشتم در چاپ بعدی کتاب "حقایق د

رباره بحران ایران" که به تعویق افتاده توضیح بدهم... سپس طبق معمول نوار کذائی تعریف از خود را تکرار و به رد نظر ابراز شده از طرف محمد رضاشاه پرداخته و ادعا کرده است که برخلاف نوشته شاه همه امرا کشته نشده اند و ۱۵ نفر از آنها هنوز زنده هستند. و آقایان دادفر و حاجعلی کیا را شاهد آورده اند که محمد رضاشاه نظرشان را نسبت به آقای قره باغی پس گرفته اند و در تأیید آن از شهبانو فرح مطلبی نقل کرده اند که ایشان والاحضرت ولیعهد را صدا کردند و اظهار نمودند "می خواهم پیامی برای ارتشبد قره باغی بفرستم، والاحضرت آنرا بشنوند" سپس چنین گفته اند: "به ارتشبد قره باغی بگوئید نه اعلیحضرت و نه من در مورد او کوچکترین نظر نامساعدی نداشته ایم در آن موقع ها ما خودمان نمی دانستیم چه باید بکنیم تا چه رسد به فکر کردن به ایشان و یا به خانواده ایشان." اولاً این مطلب نقل قول است و اگر هم این روایت درست باشد نمی تواند گفته های مرحوم محمد رضاشاه را مخدوش سازد آنهم با گفته های این و آن و پیغام، دلیلی هم که در رد نوشته های آن مرحوم ارائه داده اند، این است که ۱۵ نفر از امرای ارتش بر خلاف گفته شاه هنوز زنده هستند. گیرم که چنین باشد با وجود این همه دلیل و مدرک در باره چگونگی نقش ایشان در تسلیم ارتش و کشور به آخوند تحت عنوان مسخره بی طرفی چه چیزی را ثابت می کند؟ تیمسار اشاره ای هم به اظهارات سپهد رابعی در دادگاه می کنند که وی در دادگاه گفته است "من دیدم بختیاری می گوید، می خواهد از طریق قانون اساسی جمهوری اعلام و آقای مهندس بازرگان هم می خواهد جمهوری اعلام کند پس فکر کردم نتیجه یکی است. چرا کاری کنیم که منجر به خونریزی شود؟" و بدنبال این می نویسد که عده ای از امرای امضاءکننده اعلامیه بیطرفی ارتش، موفق به خروج از ایران شده در اروپا و امریکا و کانادا زندگی می کنند که همگی برخلاف گفته محمد رضاشاه عادی بودن جریان مذاکره شورای فرماندهان را بیان

کرده و می کنند و آنها که دستگیر شده اند در دادگاه انقلاب هنگام محاکمه تشریح نموده اند که بعد از ساعتها بحث تصمیم به بیطرفی ارتش گرفته شد و مدعی می شوند که کوچکترین اعمال قدرتی در جلسات شورای فرماندهان ارتش وجود نداشته است. که این توضیح ادعای تیمسار عذر بدتر از گناه است. شما عده ای از افراد غیرمسئول را ماه ها بعنوان شورا دعوت به جلسه می نمائید و با چنین صغرا و کبرا زمینه سازی می کنید و نمی خواهید قبول کنید که اصل گرفتن رأی در ارتش عملی بی مورد و مسخره است. مثل این می ماند که مدیر کل اداره ای اجرای قانون و دستورالعمل ها را کنار بگذارد و کارمندان زیر دستش را جمع کند و در مسائلی که قانون و مقررات تعیین تکلیف کرده از کارمندان نظر بخواهد و سپس رأی بگیرد و انجام آن نظر را مافوق قانون و مقررات و وظیفه ای که بر عهده دارد بداند. من نمی دانم تیمسار با عنوان کردن اظهارات ربیعی چه چیزی را می خواهند ثابت کنند. اگر ارتش وفادار به قانون اساسی و پادشاهی مشروطه به این نتیجه رسید که تمایلات جمهوری خواهی و شکستن قانون اساسی از دو سو بختیار و بازرگان، صورت گرفته است برای نشان دادن وفاداری خود به سوگندش باید اعلام "با طرفی" کند نه "بی طرفی" گیریم که طرف مقابل او هم خمینی بود و هم بختیار، در آنصورت ارتش و در رأس آن تیمسار قره باغی باید بجای آن همه پرگوئی های وقت سوز سریعاً وارد گود می شد و یاران خود را نیز به حمایت از سوگند و وفاداری به شاه و قانون اساسی دعوت به همکاری می کرد حتی نخست وزیر مظنون را توقیف می نمود و یک پارچه در برابر خمینی که آشکارا شعار جمهوری خواهی سرداده و مرتب می گفت "محمد رضا باید برود"، می ایستاد. بعلاوه کدام بی طرفی، تکیه گاه اصلی بختیار ارتش بود و وقتی ارتش عدم حمایت خود را از بختیار اعلام می کرد دیگر بختیار طرفی نبود که ارتش مدعی شود که در

مقابل دولت بختیار و دولت منتخب خمینی بیطرفی پیش گرفته است. بعلاوه استناد به سخنان کسی که اسیر شده است آنهم در آن جو که ناچار مانند غریقی به هر حشیشی دست می اندازد آنهم به دلیل واهی اعلام جمهوری از طرف بختیار چه کسی را می تواند قانع کند. بختیار کی و کجا اعلام کرده بود. تیمسار یادشان رفته است که با توجه به کتاب "مثل برف آب خواهیم شد" خودشان داستان جواب دکتر بختیار را در مصاحبه مطبوعاتی به یک خبرنگار انگلیسی برای امرای ارتش تعریف می کنند که چون در صفحات قبل آمده از تکرارش خود داری می کنم، اصولاً بختیار معتقد به رژیم سلطنت مشروطه بود تا آنجا که حتی در مقابل اصرار دوستانش که مسئله رژیم آینده ایران باید توسط مردم حل شود جواب می داد که من طرفدار سلطنت مشروطه هستم و اگر مردم جمهوری بخواهند من به رأی اکثریت احترام می گذارم ولی این حق را برای خود محفوظ می دارم که بعنوان اقلیت در راه به ثمر رساندن عقیده خود مبارزه کنم و تا آخر هم در همین خط باقی ماند.

تیمسار در صفحه ۵۸ نشریه روزگار نو در دنباله همین مقاله کذائی تخطئه محمد رضا شاه، در ضرورت اشاره به چند نکته می نویسند: موقعیکه وزیر کشور بودم چون از اطلاعاتی که اعلیحضرت داشتند بی خبر بودم... در شوراها مرتباً پیشنهاد می کردم که برای برقراری امنیت در کشور لازمست مقررات حکومت نظامی بطور صحیح بموقع اجرا گذاشته شود ولی اعلیحضرت که از طرق مختلف از تغییر رژیم در ایران اطلاع داشتند، بدون اینکه بمن یا فرماندهان آنرا فاش نمایند همیشه می فرمودند و تکرار می کردند که "مشکل مملکت سیاسی است نه نظامی..."

عجیب است که تیمسار نمی خواهند واقعیت قضیه را قبول کنند و تمام تلاششان در ظرف این سالها در جهت دفاع از خود و خراب کردن دیگران بوده و در این راه حتی به ولینعمت خود هم رحم نکرده اند.

تیمسار باید توجه کند تمام این مطالب تا قبل از رفتن شاه می‌توانست دستاویزی برای توجیه کاری که در دنیا بقول تیمسار ارتشبد جم برای اولین بار روی داده بود. باشد ولی بعد از رفتن شاه شخص شما در مقام رئیس ستاد مشترک مسئولیت دفاع از قانون اساسی و حفظ و حراست از کشور را بعهده داشتید و این وظیفه شخص شما بود که به هر ترتیب از شرافت خود دفاع کنید و پای بندی به قانون و سوگندی را که یاد کرده بودید نشان دهید و همان نظری را که در مقام وزارت کشور در شوراها پیشنهاد می نمودید اعمال کنید و روش ارتش ترکیه و ژنرال آورن را پیش بگیرید و مملکت را نجات دهید و پس از برقرار آرامش تحویل دولتی ملی و مردمی نمائید. اگر در شما مثل امرای ارتش ترکیه این همت و توانائی بود امریکا در مقابل عمل انجام شده شما چه غلطی می توانست بکند. عیب کار در این بود که امرای ارتش ترکیه در اثر کاردانی و ابراز شخصیت مقام بدست می آوردند ولی در کشور ما متأسفانه ترتیبی دیگر بود و کار بدست کاردان سپرده نمی شد و پیچ و مهره ها در جای خود قرار نمی گرفتند.

شاه بیت مقاله تیمسار آنجاست که مدعی می شود که: "به این ترتیب تمامیت و وحدت نیروهای مسلح ایران حفظ گردید و همانطور که در اعلامیه مورخ ۱۵ مهرماه ۱۳۵۹ بعد از تجاوز عراق به ایران یاد آوری کرده ام ارتش نیز توانست استقلال و تمامیت سرزمینی ایران را حفظ کند و بینی دشمن را بخاک بمالد." گرچه جواب این قسمت از بیانات تیمسار را در شماره ۱۹۸ نیمروز داده ام ولی ناچارم باز تکرار کنم که تیمسار فداکاری و جانبازی کادر جوان ارتش را بحساب خود گذاشته اند. این جانبازی آنهم بعد از اینکه با تصمیم و اعلام بی طرفی، امیران آن ارتش به جوخه های اعدام سپرده شدند از عشق به وطن سرچشمه می گرفت. عشقی که اگر ذره ای از آن در وجود امثال شما بود کار به اینجا نمی کشید. در واقع همان اعلامیه کذائی و بدنبال آن کشتار نظامیان